

«ولایت فقیه» و شُوری

برای روشن شدن نسبت بین «ولایت فقیه» و شُوری لازم است قبلاً نسبت بین ولایت پیغمبر خدا (ص) و شُوری روشن شود چون اولین مصداق «ولایت فقیه» در اسلام ولایت رسول خدا (ص) است.

می‌دانیم که پیغمبر اکرم در کارهای حکومتی که مربوط به اداره امت بود با اصحاب خود مشورت می‌کرد و این دستور خدا بود که در قرآن کریم فرموده است: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (سوره آل عمران آیه ۱۵۸) یعنی در امر کشورداری و اداره امور امت با مردم مشورت کن پس هنگامیکه تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که رسول خدا (ص) مسائل مربوط به اداره جامعه با مردم مشورت می‌کرد و این کارگزارانی پیشنهاد می‌دادند که بکار می‌بسته و حتی گاهی از رأی خود صرف نظر می‌کرده و به رأی اصحاب عمل می‌نموده است و ما چند مورد را از بیاب نمونه در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- در جنگ بدر در باره اصل جنگ با اصحاب خود مشورت کرد و تصمیم گرفت (مغازی واقدی جلد ۱ ص ۴۸).

۲- در جنگ بدر بار دیگر در باره اینکه چه محلی را برای لشکرگاه و تشکیل جبهه انتخاب کنند با اصحاب مشورت کرد حُباب بن مُنذر گفت: یا رسول الله آیا این محلی که قبلاً دستور دادید ما در آن فرود آمدیم طبق وحی خدا بوده و ما حق نداریم آنرا تغییر دهیم یا وحی نبوده و ما می‌توانیم در باره آن

نظر بدهیم؟ فرمود وحی نبوده است و شما حق دارید در باره آن نظر بدهید حُباب گفت: این محلّ برای لشکرگاه و تشکیل جبهه مناسب نیست و باید برویم و در کنار نزدیکترین چاه این قوم مستقر شویم من چاههای اینجا را می‌شناسم آن چاهی که گفتم آبش زیاد و گوارا است آنرا بتصرف درمی‌آوریم و حوضی می‌سازیم و آنرا از آب آن چاه پر می‌کنیم و ظرفها را در آن می‌اندازیم و از آبش می‌نوشیم و بقیه چاهها را از استفاده می‌اندازیم رسول اکرم (ص) رأی حُباب را پذیرفت و دستور داد از محلّ اول حرکت کنند و در آنجا که حُباب می‌گوید مستقر شوند و آنچه را او گفت انجام دهند (مغازی واقدی جلد ۱ ص ۵۳ و ۵۴).

۳ - در جنگ اُحد رسول خدا (ص) در باره اینکه در مدینه بمانند یا در صحرا با دشمن روبرو شوند با اصحاب مشورت کرد و نظر آنحضرت این بود که در مدینه بمانند و دفاع کنند و نظر اکثریت اصحاب این بود که در صحرا بجنگند پیغمبر اکرم (ص) از رأی خود صرف نظر کرد و به رأی اکثریت اصحاب عمل نمود (مغازی واقدی جلد ۱ ص ۲۰۹ بیعد).

۴ - در جنگ خندق در باره اینکه چگونه موضع دفاعی بگیرند با اصحاب خود مشورت کرد و رأی سلمان فارسی را که پیشنهاد کنند خندق به دور لشکرگاه را داد پذیرفت و بدان عمل نمود (مغازی واقدی جلد ۲ ص ۴۴۴ بیعد).

۵ - و نیز در ایام جنگ خندق رسول خدا (ص) با سران قبیله عطفان مذاکره کرد که یک ثلث خرمای مدینه را به آنان بدهد تا نیروهای خود را از معرکه خارج کنند و پیش نویس این قرارداد نیز نوشته شد ولی پیغمبر اکرم قبل از تصمیم گیری این مطلب را با اصحاب به مشورت گذاشت سعد بن معاذ و سعد بن عُباده گفتند: یا رسول الله این نظر شما وحی الهی است یا نظر شخصی خود شماست و ما هم باید نظر بدهیم؟ فرمود: این نظر شخصی من بود و خواستم از قدرت دشمن بکاهم و شما هم باید نظر بدهید سعد بن معاذ گفت: نظر ما مخالف نظر شماست و ما آنروز که مشرک بودیم به اینان باج نمی‌دادیم آیا امروز که مسلمانیم و بوسیله شما و اسلام عزت پیدا کرده ایم به

اینان باج بدهیم؟! هرگز چنین نمی‌کنیم رسول اکرم (ص) از رأی خود عدول کرد و پیش نویس قرارداد را به سعد داد و فرمود: هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید سعد آن نوشته را محو کرد و گفت: بخدا سوگند ما غیر از شمشیر به آنان نخواهیم داد تا خدا بین ما و آنان حکم کند (سیره ابن هشام جلد ۲ ص ۲۲۳ و مغازی واقدی جلد ۲ ص ۴۷۸).

حضرت امیر (ع) نیز مشورت می‌کرد:

نه تنها رسول اکرم (ص) در کارهای مملکتی با مردم مشورت می‌کرد بلکه حضرت امیر (ع) نیز در مسائل مربوط به اداره جامعه با اصحاب مشورت می‌کرد و به رأی اکثریت عمل می‌نمود. یکی از کارهایی که امام در باره آن مشورت کرد جنگ با معاویه بود. هنگامی که معاویه از بیعت با امام امتناع کرد و قصد تجزیه کشور را داشت و امام با ارسال پیک و نامه کوشش کرد او را قانع کند که دست از تمرّد بردارد ولی معاویه همچنان بر تمرّد خود باقی ماند و قرائن نشان می‌داد که راهی بغیر از جنگ باقی نمانده است. امیرالمؤمنین (ع) مهاجرین و انصار را به یک جلسه عمومی دعوت کرد و مسئله جنگ با معاویه را به مشورت گذاشت و از آنان خواست که نظر خود را در این باره بگویند. بزرگان مهاجرین و انصار و کارشناسان نظامی و سیاسی هر کدام سخنان مفصلی گفتند و اکثریت آنان معتقد بودند که برای حلّ سیاسی مشکل معاویه بقدر کافی کوشش شده و بوسیله پیک و نامه اتمام حجت گشته و راهی بغیر از جنگ باقی نمانده است ولی در مقابل، معدودی از افراد مخلص از قبیل عدی بن حاتم بودند که می‌گفتند: بهتر است امام بازم با فرستادن پیک و نامه برای حلّ سیاسی مشکل معاویه تلاش کند شاید بتوان از جنگ و خونریزی جلوگیری کرد ولی دلایلی این افراد اکثریت را قانع نکرد و سرانجام پس از سخنرانیها و مذاکرات بسیار طولانی نظراً اکثریت تثبیت شد و امام تصمیم گرفت برای سرکوبی فتنه معاویه نیرو بسیج کند و به مسئولان دولت خود در اطراف کشور نامه نوشت و از آنان خواست نیرو اعزام کنند و پس از آنکه

نیروی کافی آماده شد برای شام حرکت کرد و جنگ صفین بوقوع پیوست
(شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ ص ۱۷۱ تا ۱۹۵).

می بینیم که امیرالمؤمنین (ع) نیز مثل پیغمبر خدا طبق دستور قرآن
کریم در اداره امور امت مشورت می کند. و به رأی اکثریت عمل می نماید.

نتایج مشورت:

مشورت و تبادل نظر برای درک حقایق و کشف مجهولات یک طریقه
عقلانی است که در همه جهان بین همه انسانها چه دیندار و چه بی دین
معمول بوده و هست و اگر افرادی از این طریقه عقلانی عدول کنند این دلیل
غرور و خودخواهی آنانست و در نظر عقلاء محکوم خواهند بود. مشورت چه در
کارهای شخصی و چه در کارهای اجتماعی چند نتیجه مثبت دارد:

۱ - استفاده از تجربه ها و تخصصها و نظرهای گوناگون از نتایج
مثبت مشورت است که به درک حقایق و کشف مجهولات و دور شدن از
خطاها کمک بزرگی می کند.

۲ - به کار گرفتن فکر همه صاحب نظران و مشورت با آنان سبب
انسجام و وحدت و همبستگی جامعه می شود و تا حدود زیادی از تفرقه و چند
دستگی جلوگیری می کند.

۳ - مشورت با هر صاحب نظری احترام به شخصیت او است و سبب
می شود که شخصیتش شکفته شود و به خود امیدوار گردد و نیروی فکری و علمی
و تجربی خود را در راه خیر و مصلحت جامعه بکاربرد و استمرار این کار یک
جریان پویا و زاینده فکر و علم و تجربه بوجود می آورد که جامعه را بسوی
کمال پیش می برد و برای همین نتایج سازنده است که عقلای عالم مشورت را
در امور خود بکار می گیرند و اینکه خدا در قرآن به پیغمبرش دستور می دهد با
مردم مشورت کند تأیید و تأکیدی بر همین طریقه عقلانی پرثمر است و به
اصطلاح علمی امر بمشورت که در قرآن آمده است امر تعبّدی و تأسیسی نیست
بلکه امر شادی است ارشاد به همین روش پرثمر عقلانی.

دفع یک توهم:

بعضی توهم کرده‌اند که رسول خدا(ص) در مشورت‌های خود از تخصصها و تجربه‌های اشخاص کمک نمی‌گرفته است چون همه چیز به آنحضرت وحی می‌شد و این نقص پیغمبر است که از تجربه و تخصص افراد کمک بگیرد و اینکه ظاهراً به اصحاب می‌فرمود: در مسائل مملکتی نظرشان را بگویند برای این بود که مشورت کردن را به مردم یاد بدهد. ولی این توهم به چند دلیل مردود است:

۱ - کمک گرفتن از تخصص و تجربه اشخاص برای رسول خدا(ص) نقص نیست مثلاً پیغمبر خدا که درس نخوانده و خط ننوشته است از تخصص خط نویسان استفاده می‌کند و به آنان دستور می‌دهد قرآن کریم را که بتدریج نازل می‌شد بنویسند همانطور که کمک گرفتن از تخصص خط نویسان برای آنحضرت نقص نیست استفاده از تجربه سلمان فارسی نیز در کندن خندق در جنگ احزاب نقص نیست. رسول خدا(ص) در جنگ از کلاه خود و زره و شمشیر کمک می‌گرفت و بهنگام هجرت بمدینه در آن سفر مخفیانه از عبدالله بن ارقد که بت پرست بود بعنوان راهنما کمک گرفت که گرفتار دشمن نشود (تاریخ طبری جلد ۲ ص ۱۰۳) در جائیکه کمک گرفتن رسول خدا(ص) از جماد بی جان مثل زره و کلاه خود و کمک گرفتن از یک بت پرست که در راه شناسی تخصص داشت نقص نباشد بدون شک کمک گرفتن آنحضرت از فکر و تخصص بزرگان اصحاب نقص نخواهد بود. ^۱ پیغمبر

۱ - فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ حدیثی از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: أَنْتُمْ أَعْرَفُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ وَأَنَا أَعْرَفُ بِأُمُورِ دِينِكُمْ یعنی شما در امور دنیای خود آگاه‌ترید و من در امور دین شما آگاه‌ترم. اگر این حدیث، قابل اعتماد باشد مقصود از امور دنیا همان تجربه‌ها و تخصصها و آگاهی‌های فتنی مردم است که رسول اکرم در مشورت‌های خود از آنها کمک می‌گرفت.

خدا (ص) که می‌فرماید: «لَا مُظَاهَرَةَ أَوْتَقُّ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ» (وسائل الشیعه جلد ۸ ص ۴۲۴) یعنی هیچ کمکی اطمینان بخش‌تر از مشورت نیست، خود در عمل کردن به این گفتار مثل سایر کارهای خوب پیشقدم است.

۲- اینکه گمان کرده‌اند همه چیز به رسول اکرم (ص) وحی می‌شد صحیح نیست زیرا در کارهای عادی احتیاج به وحی نبود و آنحضرت نیز مثل مردم دیگر عمل می‌کرد همانطور که قبلاً اشاره شد در جنگ خندق پیغمبر خدا اول می‌خواست یک ثلث خرما می‌مدینه را به قبیله غطفان بدهد تا نیروهای خود را از معرکه خارج کنند ولی وقتیکه با اصحاب مشورت کرد سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند: این وحی خدا است یا نظر شخصی شما؟ فرمود: این نظر شخصی من است و نظر اصحاب مخالف نظر آنحضرت بود و رسول اکرم (ص) از نظر خود عدول کرد و اگر همه چیز حتی کارهای عادی به پیغمبر خدا وحی می‌شد اصحاب نمی‌پرسیدند: این وحی خداست یا نظر شخصی خود شما؟ و آن حضرت نمی‌فرمود: این وحی خدا نیست. و نیز اگر وحی خدا بود از آن عدول نمی‌کرد زیرا عدول از وحی خدا جایز نیست و آیه «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» که می‌گوید: نطق پیغمبر جز وحی خدا نیست مقصود اینست که آنچه آنحضرت بعنوان قرآن معرفی می‌کند جز وحی خدا نیست و این پاسخ به کسانی است که می‌گفتند: قرآن وحی خدا نیست و هرگز مقصود آیه نامبرده این نیست که هر سخنی پیغمبر خدا می‌گوید وحی است و اگر مثلاً به ام سلمه بگوید: امروز آش شور بپز این هم وحی است! پیغمبر اکرم به بعضی از افرادی که به دروغ می‌گفتند: ما از حضور در جبهه تبوک معذوریم اذن داد در مدینه بمانند آیه آمد: «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتَ لَهُمْ؟» (سوره توبه آیه ۴۳) یعنی خدا ترا ببخشد چرا به اینان اذن دادی؟ اگر اذن رسول خدا طبق وحی بود آیه نمی‌آمد بگوید: چرا اذن دادی؟ معلوم می‌شود برای اینگونه امور اجتماعی وحی نمی‌آمده است پس آیه نامبرده نمی‌گوید: هرچه رسول خدا (ص) می‌فرماید وحی است بلکه تهمتی را که دشمنان می‌زدند و می‌گفتند: «قرآنی که محمد (ص) بعنوان وحی معرفی می‌کند دروغ و افتراء به خداست» دفع

می کند و می گوید: این قرآن جز وحی خدا نیست. البته وحی های غیر قرآنی نیز به رسول خدا (ص) می شد که جزئیات احکام را بیان می کرد ولی آیه مزبور به آن وحیها نظر ندارد.

۳ - اینکه گمان کرده اند رسول خدا (ص) که با اصحاب مشورت می کرد برای کمک گرفتن از تجربه و تخصص افراد نبوده بلکه برای این بوده است که مشورت کردن را به مردم یاد بدهد صحیح نیست زیرا اگر چنین باشد لازم می آید اینکه خدا به پیغمبرش فرموده: **شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** یعنی بامردم مشورت کن این یک دستور نمایشی باشد نه دستور حقیقی و نیز لازم می آید پیغمبر خدا هم مشورت نمایشی کند نه مشورت حقیقی و در اینصورت عمل آنحضرت نمی تواند برای مردم سرمشق و راهنما باشد زیرا اگر مردم مشورت نمایشی بکنند بی نتیجه خواهد بود و اگر مشورت حقیقی بکنند پیروی از پیغمبر خدا نکرده اند چون طبق این فرض آنحضرت مشورت حقیقی نمی کرده بلکه مشورت نمایشی می کرده است! اینگونه توهمات ناشی از یک نوع خود باختگی و روح غلو است که در بعضی افراد بوجود می آید.

تعديل روحية غلو:

الف - در حدیثی آمده است که امام جعفر صادق (ع) با فضیل بن یسار در یک کاری مشورت کرد فضیل با تعجب پرسید: فردی مثل من در کار شما نظر مشورتی بدهم؟! امام فرمود: آری هر وقت از تو نظر مشورتی خواستم نظر بده (وسائل الشیعه جلد ۸ ص ۴۲۸).

ب - در حدیث دیگری آمده است که حضرت موسی بن جعفر (ع) گاهی با غلامان سیاه خود مشورت می کرد دیگران از روی تعجب به امام گفتند: شما با اشخاصی مثل این سیاهان مشورت می کنید؟! امام فرمود: آری گاهی خدا به زبان آنان در کار ما گشایشی بوجود می آورد و بدینگونه گاهی همین سیاهان در باره مسائل کشاورزی و باغ و مزرعه نظر می دادند و امام به رأی آنان عمل می کرد (مدرک سابق).

ج - و در حدیث سوّمی آمده است که حضرت امام رضا (ع) در باره انتخاب یک کارگزار امین برای خود با یکی از اصحاب مشورت و نظرخواهی کرد او با تعجب به امام گفت: این بنده نالایق نظر مشورتی به شما بدهم؟! امام با حالتی شبیه غضب فرمود: پیغمبر خدا (ص) با اصحاب خود مشورت می کرد و سپس در باره آنچه می خواست انجام دهد تصمیم می گرفت (مدرک سابق).

در این سه حدیث که از امام ششم و هفتم و هشتم نقل شد همین روحیه غلو در افرادی ظهور کرده است که با تعجب پرسیده اند: امام چگونه با افراد عادی مشورت می کند؟! و این سه امام این روحیه غلو را معالجه و تعدیل کرده اند.

اعمال ولایت از مشورت متأخر است:

از قضایای تاریخی که قبلاً نقل کردیم معلوم شد که پیغمبر اکرم (ص) با اصحاب خود بمشورت می پرداخت و گاهی از نظر خود عدول می کرد و به رأی اکثریت اصحاب عمل می نمود. حالا آیا با وجود آیه «الَّذِينَ آمَنُوا بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» که می گوید: پیغمبر خدا (ص) از خود مسلمانان اولی است که در کارشان تصرف و دخالت کند چگونه این عمل قابل توجیه است که رسول اکرم (ص) از رأی خود عدول کند و به رأی اصحاب عمل نماید؟ آیا اصحاب پیغمبر که بر خلاف نظر آنحضرت نظر می دادند این کار خود را مخالف با آیه نامبرده نمی دانستند؟ و آیا خود رسول الله (ص) که از رأی خود عدول می کرد و به رأی اکثریت اصحاب عمل می نمود این کار را مخالف با آیه یاد شده نمی دانست؟

جواب اینست که نه پیغمبر خدا و نه اصحاب او این کار را مخالف با آیه یاد شده نمی دانستند و علتش اینست که اولی بتصرف بودن رسول اکرم (ع) دو درجه از مشورت متأخر است زیرا معنای اولی بتصرف بودن آنحضرت اینست که وی در اعمال ولایت از مردم اولی و مقدم است و اعمال ولایت از نظر

درجه بندی در درجه اجراء قرار دارد و قبل از اجراء تصمیم گیری و قبل از تصمیم گیری، مشورت است پس در درجه اول، مشورت و در درجه دوم، تصمیم گیری و در درجه سوم، اجراء تصمیم است. و اعمال ولایت کار اجرائی است یعنی پس از آنکه حکمی به مرحله قطعی رسید نوبت اعمال ولایت و اجراء می رسد مثلاً در جنگ خندق وقتی که رسول خدا (ص) با اصحاب تبادل نظر می کند که در مقابل تهاجم احزاب چه باید کرد؟ این مرحله مشورت است و پس از تبادل نظر کامل که اکثریت اصحاب کردند خندق را تأیید می کنند مرحله تصمیم گیری می رسد و پس از تصمیم گیری مرحله اجراء یعنی کردن خندق است و در این مرحله پیغمبر خدا اولی بتصرف است یعنی باید تصمیم آنحضرت که طبق نظر شوری گرفته شده اجرا شود و کسی حق ندارد مانع اجراء آن گردد و علتش اینست که آنچه پیغمبر اکرم (ص) در این مرحله انجام می دهد مربوط به همه امت است و فرد فرد مردم حق ندارند در مقابل همه امت بایستند و به عبارت دیگر: حق اجتماع بر حق فرد مقدم است و اعمال ولایت پیغمبر در مورد حقوق اجتماع است پس اگر قسمتی از خندق باید در ملک شخصی یک فرد کنده شود آن فرد حق ندارد از کردن آن جلوگیری کند و اگر خواست جلوگیری کند رسول خدا (ص) اعمال ولایت می کند و جلوی مزاحمت او را می گیرد. بنابراین اولی بتصرف بودن آنحضرت در مرحله اجراء است نه در مرحله مشورت و مرحله اجراء دو درجه از مرحله مشورت متأخر است. پس روشن شد که اساساً مورد و مجرای اعمال ولایت از مورد و مجرای مشورت جداست و نه اعمال ولایت می تواند مانع مشورت شود و نه مشورت می تواند در قلمرو اعمال ولایت وارد گردد، و بهمین علت دلیل لزوم مشورت یعنی آیه شاه رهنم فی الآفر با دلیل ولایت پیغمبر یعنی آیه النبى اولى بالمؤمنین من انفسهم متعارض نیستند چون قلمرو آندو از هم جداست. و از اینرو می بینم اصحاب پیغمبر هنگام مشورت گاهی با رأی آنحضرت مخالفت می کنند و این مخالفت خود را بر خلاف آیه النبى اولى بالمؤمنین نمی دانند و خود رسول خدا نیز این مخالفت اصحاب را معارض

اعمال ولایت خود نمی داند و گاهی از نظر خود عدول می کند. بنابراین نسبت بین مشورت و اعمال ولایت رسول اکرم نسبت تقدّم و تأخّر است یعنی مشورت در رتبه متقدّم است و اعمال ولایت در رتبه متأخّر چون تামشورت نباشد تصمیم گیری نیست و تا تصمیم گیری نباشد اعمال ولایت نیست. و باید گفت: مرحله مشورت مرحله تعقل و تفکر است و میدان تعقل و تفکر در اسلام باز است و همانطور که حضرت امیر(ع) در خطبه یک نهج البلاغه فرموده است یکی از هدفهای بعثت انبیاء برانگیختن و بیدار کردن عقل و فکر مردم است. تا در همه چیز بیندیشند و در عمق مسائل وارد شوند و در هر مسئله ای بهترین راه را انتخاب کنند و ولایت پیغمبر(ص) ممکن نیست با هدف بعثت آنحضرت تضاد داشته باشد و جلوی تعقل و تفکر مردم را بگیرد و بشر را از اندیشیدن در باره سرنوشت خود باز دارد و بگوید: من بجای همه مردم فکر می کنم و انتخاب می نمایم و تصمیم می گیرم! زیرا این مصداق اتمّ دیکتاتوری و استبداد است که اسلام برای برانداختن آن آمده است نه تأیید آن. بنابراین مشورت در امر کشورداری در اسلام بعنوان یک اصل زیربنائی شناخته شده و حذف مشورت از نظام حکومتی در نظر اسلام محکوم است زیرا حذف مشورت مساوی است با تضييع حق همه امت و برقرار کردن حکومت فاشیستی و جلوگیری از رشد فکری و سیاسی و اجتماعی مردم که درست در قطب مخالف اسلام است. اسلام در زمانی مشورت را بعنوان یک اصل زیربنائی در امر کشورداری شناخت و در زمانی پیغمبرش این اصل را اجرا کرد و از نظر خود در مقابل نظر اکثریت عدول نمود که در حکومتهای آنزمان اگر فردی برخلاف نظر شاه نظام داد بی درنگ کشته شد!

انوشیروان فرمان قتل فضول! را می دهد:

انوشیروان مالیاتی بر زمینهای زراعتی بست و آنرا در ورقه ای نوشتند و در جلسه ای که بزرگان مؤبدان و مسئولان دولتی را از سراسر کشور در آن

جمع کرده بود به یزگرد دستور داد آن نوشته را بخواند تا حاضران در باره آن نظر بدهند یزگرد نوشته را خواند و حاضران شنیدند ولی همه ساکت ماندند انوشیران گفت: «... مرا پاسخ دهید که می‌خواهم این کرده به رضای شما باشد مردی از میان دبیران برخاست که نه از معروفان بود و گفت: ای ملک، خراج جاوید بماند و مردم فانی شوند چیز باقی را بر چیز فانی چگونه توان نهاد اکنون بر زمینی آبادان خراج نهی فردا پس از این عصر آن زمین ویران شود و آن خراج بر وی بماند نوشیروان برآشفت و گفت: ابلهی مکن و هرزه‌ملائی (مگویی) چه بسیار احمق بوده که نمی‌دانی چه می‌گوئی مگر نشیدی که گفتم هر سال این زمینها پیمایم و هر زمین که ویران شده از خراج بفرم و هر زمین که از دست مردی بیرون شده خراج از وی بگیرم و بر آن نهم که بدست کرده؟ پس او را گفت: از کدام مردمی؟ گفت: از دبیرانم فرمود: این دبیران، فضول و یاوه‌سرای شوند و حکم داد که دوات بر سر او زنند تا جان از تنش بدر شود دبیران که در آن انجمن بودند همی دوات بر سر او کوفتند و گفتند: ای ملک ما از این سخن بیزاریم رأی همانست که پادشاه زده است و نیک عدل کرده است و ما پذیرفتار آنیم» (ناسخ التواریخ جلد حضرت عیسی جزء ۲ ص ۳۴۱).

بدینگونه انوشیران عادل! فرمان قتل دبیر یاوه‌سرا و فضول را داد آنهم به قتل صبر! فقط بجرم اینکه نظر خود را در باره مالیاتی که شاه وضع کرده بود داد!

در چنین عصر ظلمانی و جاهلیت سیاه، اسلام قانون مشورت را در امر کشورداری بعنوان یک اصل زیر بنائی و غیر قابل تخلف عرضه می‌کند و اولین کسی که بدان مأمور می‌شود و آنرا به اجرا در می‌آورد و از رأی خود در مقابل رأی اکثریت عدول می‌نماید خود پیغمبر اسلام است **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ**.

اطاعت در مرحله اعمال ولایت است نه در مرحله مشورت:

قبلاً روشن شد که رتبه اعمال ولایت دو درجه از مشورت متأخر است

و اعمال ولایت در رتبه اجراء قرار دارد حالا در اینجا باید بدانیم که وجوب اطاعت از اولوالأمر در مرحله اعمال ولایت است نه در مرحله مشورت و در حقیقت، اطاعت و اعمال ولایت، لازم و ملزومند و هر جا ولی امر اعمال ولایت کند و دستوری بدهد اطاعت او لازم است ولی در مرحله مشورت و قبل از تصمیم گیری که اعمال ولایت نیست و زمان دستور دادن نرسیده موضوع اطاعت منتفی است پس اگر کسی تصور کند: بهنگام مشورت هر نظری که اولوالأمر بدهند باید اطاعت شود و دیگران حق ندارند نظری بر خلاف نظر اولوالأمر بدهند چنین کسی موضع و جای وجوب اطاعت را نشناخته و از این نکته غفلت کرده است که نظر مشورتی اولوالأمر دستور نیست تا اطاعتش واجب باشد بلکه فقط نظری است که اظهار شده است و اگر هر نظر مشورتی که اولوالأمر می دهند پیروی و اطاعتش واجب باشد اساساً موضوع مشورت منتفی می شود زیرا معنای مشورت اینست که نظرهای مختلف اظهار شود و با هم برخورد کند و جرقه بزند و نظر صحیح تر کشف گردد و اگر همه صاحب نظران ناچار باشند از نظر مشورتی اولوالأمر پیروی کنند و خود نظر ندهند این بمعنای نسخ و تعطیل مشورت است و می دانیم که مشورت در اسلام یک اصل زیربنائی است که نمی توان آنرا نسخ و تعطیل کرد زیرا تعطیل مشورت مساوی است با دیکتاتوری و استبداد و خفه کردن استعدادها و اسارت فکری مردم و جلوگیری از رشد سیاسی جامعه که اسلام هرگز آنرا تحمل نمی کند. و باید دانست که میدان مشورت، میدان تفکر آزاد و تبادل نظر است میدانی است که باید در آن نظرهای مختلف عرضه شود تا نظر بهتر مشخص گردد. و قتی که رسول خدا (ص) قبل از جنگ بدر به اصحاب خود می فرماید: «أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي الْمَنْزِلِ» (مغازی واقدی جلد ۱ ص ۵۳) یعنی در باره محل استقرار نیرو و تشکیل جبهه جنگ نظر بدهید معنای این سخن اینست که باید اصحاب اگر نظری مخالف نظر آنحضرت دارند بدهند، پس نه تنها بر پیغمبر اکرم (ص) واجب است با اصحاب مشورت کند بلکه بر اصحاب نیز واجب است اگر نظری مخالف نظر پیغمبر دارند بگویند زیرا اگر نگویند مشورت محقق نمی شود و به

عبارت دیگر: در اینجا رسول خدا (ص) یک نظر مشورتی دارد و یک دستور، نظر مشورتی همانست که در باره محلّ استقرار نیروها داده است. و دستورش اینست که اصحاب اگر نظری دارند اگرچه مخالف نظر آنحضرت باشد اظهار کنند و اطاعت از این دستور واجب است و اصحاب باید حتماً نظر مشورتی خود را بگویند. وقتیکه خدا به پیغمبرش دستور می دهد: **شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** یعنی با مردم مشورت کن در حقیقت به مردم نیز دستور می دهد که اگر نظری مخالف نظر پیغمبر دارند بگویند چون اگر نگویند او نمی تواند به این امر خدا عمل کند و مشورت را تحقق بدهد. بنابراین لفظ «**شَاوِرْهُمْ**» مشتمل بر دو امر است یک امر صریح به پیغمبر (ص) و یک امر ضمنی به مردم. امر صریح به پیغمبر اینست که مسائل امت را با خود امت بمشورت بگذارد و امر ضمنی به مردم اینست که اگر نظری مخالف نظر پیغمبر دارید بگویند تا مشورت انجام گیرد و بهترین نظر انتخاب گردد و بدان عمل شود. حالا اگر هنگامیکه رسول اکرم (ص) به اصحاب می فرماید: در باره محلّ تشکیل جبهه جنگ نظر مشورتی بدهید یکی از اصحاب بگوید: چون اطاعت از پیغمبر واجب است ما نظری مخالف نظر مشورتی آنحضرت نمی دهیم و از نظر او پیروی می کنیم به او می گویند: تو سوراخ دعا را گم کرده و نفهمیده ای و خوب اطاعت آنجاست که پیغمبر (ص) اِعمال ولایت کند و دستور بدهد و در محیط مشورت آنحضرت اِعمال ولایت نمی کند و دستور نمی دهد بلکه نظر مشورتی می دهد و دستور با نظر مشورتی از نظر ماهیت فرق دارد و نباید این دورا با هم اشتباه کرد.

ولی فقیه متعهد به مشورتست:

یکی از مهمترین اصول سیاسی و اجتماعی اسلام اصل مشورت است که در امر کشورداری چنانکه قبلاً اشاره شد بعنوان یک اصل زیر بنائی شناخته می شود. در عصر جاهلیت تاریک که استبداد دولتهای تحمیلی روی سینه ملتها سنگینی می کرد قرآن کریم اصل مشورت را در حکومت و اداره جامعه به پیغمبر گوشزد کرد که در اداره امور امت با خود امت مشورت کند و در این باره

فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (سوره آل عمران آیه ۱۵۸) یعنی این رحمت بزرگ خداست که تو نسبت به مردم نرمخو هستی و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند پس از بدهیهای آنان بگذر و بخشش گناهانشانرا از خدا بخواه و در کار کشورداری با آنان بمشورت پرداز، پس آنگاه که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن .

این آیه علاوه بر اینکه نرمخوئی پیغمبر با مردم را رحمت بزرگ خدا دانسته و به آنحضرت دستور داده است از بدرفتاریهای مردم در باره خودش بگذرد و آموزش گناهان آنانرا از خدا بخواهد علاوه بر اینها مشورت کردن با مردم را در اداره جامعه بعنوان یک اصل زیربنائی و یک قانون کلی در سیاست کشورداری به پیشوای اسلام امر کرده است.

این آیه شریفه مردمی بودن رهبر جامعه اسلامی را بعنوان یک ضرورت شناخته و آنرا با سه علامت یا سه دستور مشخص کرده است:

۱ - اینکه بدرفتاریهایی که مردم با رهبر می کنند به دل نگیرد و با بزرگواری از حق شخصی خود بگذرد.

۲ - اینکه در مقابل گناهان و تخلفاتی که مردم از امر و نهی خدا می کنند برای آنان از درگاه خدا طلب آمرزش کند.

۳ - اینکه در کار امت از استبداد پرهیزد و هرگز در اداره امور جامعه که بطور طبیعی متعلق به خود جامعه است نظر و تشخیص خود را بر خلاف رضای عموم مردم مستبدانه اجرا نکند بلکه با امت مشورت و از آنان نظرخواهی کند و فکر و رأی مردم را در اداره کار مردم دخالت بدهد تا رشد فکری و بینش سیاسی مردم بالا برود و جامعه اسلامی روی پای خود بایستد و متکی به خود باشد نه متکی به شخص پیغمبر تا با وفات آنحضرت متزلزل نشود.

ولی فقیه نیز که حکومتش باید نسخه ای از حکومت پیغمبر باشد متعهد است طبق دستور قرآن و سیره پیغمبر (ص) اصل مشورت را در کشورداری در سر لوحه وظائف خود قرار دهد و در همه امور امت با صاحب نظرانی که

نمایندگان مستقیم یا غیر مستقیم مردمنند مشورت کند. هنگامیکه مردم به فقیه دارای شرائط زمامداری رأی می دهند و او را به رهبری سیاسی برمی گزینند و او می پذیرد بین مردم و ولی فقیه یک تعهد طرفینی برقرار می گردد و از یک طرف ولی فقیه متعهد می شود در امر کشورداری به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل کند و از طرف دیگر مردم متعهد می شوند تا وقتیکه ولی فقیه به کتاب خدا و سنت رسول عمل می کند از او اطاعت کنند. و این تعهد طرفینی را اگرچه به زبان هم نیاورند شاهد حال بدان گویاست.

این تعهد طرفینی در بیعت مردم با حضرت امیر(ع) وجود داشت و امام در باره این تعهد می فرماید: «لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ» (نهج البلاغه فیض خطبه ۱۶۸) یعنی شما بر ما حق دارید و ما در مقابل شما تعهد داریم در امر کشورداری به کتاب خدا و سیره پیغمبر عمل کنیم. قیس بن سعد نیز که از طرف علی (ع) به استانداری مصر منصوب شد وقتیکه مردم مصر با او بیعت کردند گفت: «فَإِنْ نَحْنُ لَمْ نَعْمَلْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَلَا بَيْعَةَ لَنَا عَلَيْكُمْ» (شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ ص ۵۹) یعنی اگر ما در اداره جامعه به کتاب خدا عمل نکردیم بیعتی بر شما نخواهیم داشت و بر شما واجب نیست از ما اطاعت کنید.

بنابراین علاوه بر اینکه تقوی طبق اصل پنجم و صد و نهم قانون اساسی در فقیهی که به ولایت انتخاب می شود شرط است و اگر تقوی نداشته باشد انتخاب او مشروع نیست علاوه بر این، فقیهی که ولایت مردم را می پذیرد تعهد می کند رعایت تقوی را بنماید و به کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) عمل کند و اگر عمل نکند حق زمامداری ندارد. اصل صد و یازده قانون اساسی نیز در این باره می گوید: «هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظائف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرائط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد از مقام خود برکنار خواهد شد»

و می دانیم که در اصل صد و نهم تقوی یکی از شرائط رهبر شمرده شده است و از اینجا نتیجه می گیریم که اگر ولی فقیه در اداره امور امت به اصل مشورت که دستور کتاب و سیره پیغمبر است عمل نکند و رأی شخصی

خود را مستبدانه ملاک عمل قرار دهد تعهد خود را شکسته و برخلاف دستور قرآن و سیره رسول خدا(ص) عمل کرده و فاقد تقوی شده است و بنابراین از رهبری و زمامداری ساقط می شود. و از اینجا روشن می گردد که نظام ولایت فقیه در مقابل نظام مشورت قرار ندارد بلکه تأیید کننده آنست و ولی فقیه وظیفه دارد به نظام مشورت عمل کند.

اظهار نظر مخالف واجب است:

همانطور که وقتی رسول خدا(ص) از اصحاب خود نظر مشورتی می خواهد واجب است اگر نظری مخالف با نظر آنحضرت دارند بگویند همچنین وقتی که ولی فقیه طبق دستور قرآن از مردم نظر مشورتی می خواهد واجب است اگر نظری مخالف نظر او دارند بگویند تا مشورت محقق شود و برخورد نظرهای مختلف به کشف مجهول کمک کند و راهی که به مصلحت امت نزدیک تر است انتخاب گردد بلکه اگر ولی فقیه مثلاً از فلان شخص نظرهم نخواسته است ولی او در کارمر بوط به جامعه نظری مخالف نظر ولی فقیه دارد باز هم واجب است نظر خود را بگوید. مالک اشتر در مورد فرستادن جریر بن عبدالله بجلی نزد معاویه نظرش مخالف نظر حضرت امیر(ع) بود و می گفت: جریر بِنفع معاویه کار می کند و نظر خود را بطور ابتدائی به امام گفت و روی آن اصرار کرد در حالیکه امام از مالک نظرخواهی نکرده بود (شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ ص ۷۴) و این طبق یک اصل کلی است که بر مردم واجب است نسبت به زمامداران امت اسلامی خیرخواهی و مصلحت اندیشی کنند. و در حقیقت این خیرخواهی و مصلحت اندیشی برای امت است زیرا زمامداران کار امت را می کنند. حضرت امیر(ع) می فرماید: «مَنْ اجْتَهَدَ رَأْيَهُ فِي نَصِيحَةِ الْعَاقِبَةِ فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ» (شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ ص ۱۷۵) یعنی هر کس کوشش کند که رأی و نظر خود را در راه خیرخواهی جامعه بدهد وظیفه خود را انجام داده است.

خلاصه بر هر مسلمان متعهدی واجب است که اگر در کارهای امت نظری مخالف نظر ولیّ فقیه دارد خالصانه بگوید چه ولیّ فقیه از او نظرخواهی کرده باشد و چه نکرده باشد حالا چه به رأی او عمل شود و چه نشود او وظیفه خود را انجام داده است.

مصّب مشورت چیست؟:

این مطلب باید روشن شود که مورد ومصّب مشورت چیست؟ یعنی آن چیزی که پیغمبر و امام در باره آن مشورت می کرده اند و ولیّ فقیه باید در باره آن مشورت کند تا کشف گردد چیست؟ و اساساً عقلاء که در باره مسائل مختلف مشورت می کنند چه چیزی را می خواهند کشف کنند و موضوع مشورتشان چیست؟

باید گفت: وقتیکه عقلاء با هم مشورت می کنند که مثلاً در فلان نقطه و با فلان کیفیت سد بسازند یا نه؟ در این حکم عقل که باید سدسازی مقرون به صرفه و مطابق نیاز جامعه باشد تردیدی ندارند بلکه در موضوع و مصداق آن تردید دارند که مثلاً اگر در فلان نقطه و با فلان کیفیت ساخته شود مقرون به صرفه است یا در فلان نقطه و با فلان کیفیت؟ و با مشورت خود می خواهند این موضوع مشکوک را مشخص کنند. بدیهی است در تشخیص اینگونه موضوعات احتیاج به تخصص و تجربه هست و از اینرو عقلاء در اینگونه مسائل با افراد متخصص و با تجربه مشورت می کنند تا با کمک علوم تخصصی و تجربی آنان روشن کنند که باید سد در چه نقطه و با چه کیفیتی ساخته شود پس عقلاء در چنین موردی می خواهند موضوع حکم عقل رامشخص کنند. و نیز وقتیکه پزشکان جراح با هم مشورت می کنند که فلان بیمار را جراحی کنند یا نه؟ در این حکم کلی عقل که باید تا ممکن است بیمار را از خطر دور و به سلامت نزدیک کرد تردید ندارند بلکه در تشخیص موضوع و مصداق این حکم عقل تردید دارند که آیا این بیمار جراحی شود بیشتر از خطر دور و به

سلامت نزدیک می شود یا جراحی نشود؟ و پزشکان جراح می خواهند موضوع و مصداق خطر کمتر و سلامت بیشتر را تشخیص دهند. بنابراین بطور کلی باید گفت: مشورت برای تشخیص موضوعات است نه دانستن احکام. وقتیکه پیغمبر اکرم (ص) در جنگ خندق در باره کیفیت دفاع مشورت می کند یا حضرت امیر (ع) در باره جنگ با معاویه مشورت می کند هیچیک نمی خواهند حکم شرعی را کشف کنند زیرا حکم شرعی به پیغمبر (ص) وحی می شود و حضرت امیر (ع) نیز آنرا از رسول خدا (ص) آموخته است. حکم کلی شرع در باره جنگ خندق و جنگ با معاویه اینست که باید با تحمل کمترین ضرر و هزینه شرمتجاوز را دفع کرد ولی آیا این مقصود با کندن خندق به دور لشکرگاه حاصل می شود یا با طرح دیگری؟ و نیز این مقصود با زودتر حرکت کردن برای جنگ با معاویه حاصل می شود یا با فرستادن پیک و نامه و باز هم درنگ کردن؟ این تشخیص موضوع است و تشخیص موضوع با مشورت حاصل می شود.

دوسخن بظاهر متعارض از امام:

هنگامیکه طلحه و زبیر به حضرت امیر (ع) اعتراض کردند که چرا در اداره مملکت از آندو کمک نگرفته است؟ امام ضمن سخنانی فرمود: «... قَلَمًا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرْنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَأَتْبَعْتُهُ وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ فَأَتَدَيْتُهُ فَلِمَ أَخْتَجِ فِي ذَلِكَ إِلَيَّ رَأْيِكُمَا» (نهج البلاغه فیض خطبه ۱۹۶) یعنی پس آنگاه که خلافت بمن رسید به کتاب خدا نگاه کردم و هر دستوری داد عمل کردم و از سنت پیغمبر (ص) پیروی نمودم و در عمل کردن به کتاب و سنت نیازی به رأی شما نداشتم.

و در سخن دیگری در میدان صفین فرمود: «... فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَرِّقٍ أَنْ أُخْطِئُ...» (نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۱۶) یعنی شما از گفتن سخن حق و دادن نظر مشورتی عادلانه دریغ

نکنید و از این راه به من کمک بدهید زیرا من خود را از اشتباه^۱ مصون نمی دانم .

نباید کسی تصور کند بین این دو سخن امام تعارض وجود دارد که در سخن اول فرموده است: من به رأی شما احتیاج ندارم و در سخن دوم فرموده است با اظهار نظر و دادن رأی مشورتی خود به من کمک بدهید.

این تصور تعارض صحیح نیست زیرا سخن اول امام ناظر به احکام است و سخن دوم ناظر به موضوعات در سخن اول می خواهد بفرماید: من در دانستن احکام اسلام به رأی شما احتیاج ندارم ولی در سخن دوم می خواهد بفرماید: من در تشخیص موضوعات احتیاج به کمک فکری شما دارم مثل اینکه فلان کس امین است یا نه؟ و برای حکومت فلان منطقه اهلیت دارد یا نه؟ و می بینیم با اینکه امام علی (ع) در اینگونه موضوعات با اصحاب مشورت می کرد با اینوصف گاهی مأموران آنحضرت خیانت می نمودند چنانکه منذر بن جارود که مأمور آنحضرت بود خیانت کرد و امام به او نوشت: «أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرْنَى مِنگَ وَظَنَنْتُ أَنْكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ» (نهج البلاغه نامه ۷۱) یعنی خوبی پدر تو مرا فریب داد و گمان کردم تو در راه پدرت خواهی رفت و حالا می بینم بر خلاف گمان من طبق گزارشی که به من رسیده است تو در بیت المال خیانت کرده ای!

۱ - اگر اشتباه بمعنای این باشد که انسان تصویری بکند و بعداً معلوم شود این تصور بر خلاف واقع بوده است این مخالف با عصمت امام نیست چنانکه حضرت ابراهیم در باره فرشتگانی که برای هلاک کردن قوم لوط آمده بودند تصور می کند بشرند و گوساله بریان کرده برای آنان می آورد و بعداً معلوم می شود بشر نیستند (سوره هود آیه ۷۲ و ۷۳) و این مخالف با عصمت ابراهیم خلیل نیست. و چنانکه رسول خدا (ص) تصور می کند افرادی که اذن می گیرند در جنگ شرکت نکنند عذر شرعی دارند و به آنان اذن می دهد و بعداً معلوم می شود عذر شرعی ندارند و در این ادعا دروغ گفته اند (سوره توبه آیه ۴۳) و این مخالف با عصمت پیغمبر اکرم نیست. و چنانکه حضرت علی تصور می کند فلان شخص خائن نیست و به او پست حساس دولتی می دهد ولی او در بیت المال خیانت می کند (نهج البلاغه نامه ۴۱) و این مخالف با عصمت امام علی (ع) نیست.

در اینگونه موضوعات است که امام می‌فرماید: من به کمک فکری و مشورتی شما احتیاج دارم. ولی در دانستن احکام اسلام هرگز احتیاج به رأی دیگران نداشت زیرا احکام را از رسول خدا (ص) آموخته بود.

ولی فقیه و تشخیص موضوع:

قبلاً روشن شد که در تشخیص هر موضوعی احتیاج به متخصصان آن موضوع هست. حالا آیا ولی فقیه در تشخیص موضوعات چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ در این باره باید گفت: اگر ولی فقیه در موضوع مورد مشورت تخصص و آگاهی دارد او هم مثل سایر متخصصان نظر می‌دهد آنگاه نظر اکثریت اجراء می‌شود ولی اگر ولی فقیه در موضوع مورد مشورت تخصص و آگاهی ندارد در اینجا در تشخیص موضوع دخالت نمی‌کند و کار را به متخصصان و آگاهان وامی‌گذارد. مثلاً اگر بخواهند در باره اینکه آیا بکار انداختن نیروگاه برق اتمی بوشهر به مصلحت امت اسلامی هست یا نه؟ نظر خواهی کنند در اینجا احتیاج به متخصصان اتم شناسی و برق و اقتصاد و سایر رشته‌های مربوطه هست و آنان باید با تبادل نظر و مشورت به اتفاق یا اکثریت آراء تشخیص بدهند که بکار افتادن این نیروگاه بمصلحت امت هست یا نه؟ و در اینجا ولی فقیه ولایت ندارد چون مجرای ولایت او اینگونه مسائل تخصصی و فنی نیست ولی پس از آنکه متخصصان نظر دادند و تصمیم به اجراء نظر آنان گرفته شد نوبت اعمال ولایت می‌رسد و بدستور ولی فقیه یا نمایندگان او نظر متخصصان اجراء می‌گردد.

و نیز اگر بخواهند تشخیص بدهند که آیا جامعه ایرانی برای نجات دادن کشاورزان محروم و رشد دادن اقتصاد کشور به یک مرحله اضطراری رسیده است یا نه؟ و اگر رسیده است آیا برای رفع اضطرار راهی بغیر از گرفتن قسمتی از زمینهای مالکان بزرگ و دادن به کشاورزان محروم وجود ندارد؟ اینها از موارد تشخیص موضوعهای تخصصی است و تشخیص اینگونه موضوعات با ولی فقیه نیست بلکه با کسانی است که در کشاورزی و اقتصاد تخصص و

تجربه دارند و می‌توانند با آمارگیری و محاسبه دقیق و مقایسه بین دو حالت واگذاری و عدم واگذاری زمین از لحاظ مخارج و عایدات، موضوع اضطرار و درمان آنرا تشخیص دهند و پس از تشخیص آنان نوبت اعمال ولایت می‌رسد و آنچه متخصصان تشخیص داده‌اند بدستور ولی فقیه اجرا می‌شود.

حالا اگر در این مثالی که زدیم تشخیص موضوع را مجلس شوری بمعهد بگیرد باید نمایندگان مجلس با استفاده از تخصصها و تجربه‌های خود و با استمداد از متخصصان و آگاهان دیگر موضوع اضطرار و درمان آنرا تشخیص دهند و این یکی از وظائفی است که مردم بمعهد نمایندگان مجلس گذاشته‌اند و این مرحله مرحله مشورت و تشخیص موضوع است و هنوز مرحله اعمال ولایت نرسیده و موضوع اعمال ولایت در اینجا منتفی است. پس اگر کسی بگوید: ولی فقیه در این مورد اعمال ولایت را به مجلس تفویض کرده است این تعبیر دقیق و صحیحی نخواهد بود زیرا اولاً این کاری که مجلس می‌کند تشخیص یک موضوع تخصصی است نه اعمال ولایت و ثانیاً ولی فقیه در اینگونه موضوعات تخصصی و فقی ولایت ندارد تا به مجلس تفویض کند زیرا نوبت اعمال ولایت او پس از تشخیص موضوع اضطرار و درمان آن بوسیله متخصصان آگاه فرا می‌رسد و قبل از آن اساساً محلّ ندارد.

کم کم به پایان کتاب نزدیک می‌شویم. تا اینجا اصول مطالبی را که در نظر داشتیم بررسی و بیان کرده‌ایم و پرداختن به جزئیات را لازم نمی‌دانیم. و در اینجا مناسب است اشاره‌ای به خلاصه محتوای کتاب بکنیم:

خلاصه کتاب:

مطالب اصلی کتاب حاضر در این چند جمله خلاصه می‌شود:

۱ — «ولایت فقیه» بمفهوم انشائی که در لزوم انتخاب افضل خلاصه می‌شود یکی از بدیهی‌ترین و محکم‌ترین اصول عقلانی و سیاسی است که هیچ عاقلی نمی‌تواند آنرا انکار کند چه رسد به عالم و در مقابل «ولایت فقیه»

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**